



۱۱. چگونگی تطبیق «قول زور» بر غنا در روایات

بحث بعدی در آیه «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج/۳۰)، این است که چگونه در روایات ما که شش روایت بود، «قول زور» بر غنا تطبیق داده شد؟ چگونه این روایات، «قول زور» را بر غنا تطبیق داده؟ صعوبت و جهت مشکلی که در موضوع هست، این هست که «قول زور» در آیه شریفه آمده، درحالی که غنا، وصف «قول» نیست، بلکه وصف «صوت» است. «صوت»، جنس قول هست. «صوت» وقتی به صورت حروف در آمد، بعد حروف، لفظ شد، لفظ هم دارای معنا شد، آن وقت، قول می شود. صوت، یک جنس بعید برای قول هست. اگر ترتیب جنسی و فصلی و مشابه جنسی و فصلی بدسیم، این طور است که صوت همان آوایی است که از حنجره خارج می شود. این صوت گاهی حرف تولید می کند و گاهی صدای بدون حرف است. باید صدای مولد حروف بشود. این یک قید است؛ پس صدای مولد حروف. صدا، جنس شد و مولد حروف، فصل بعدی شد. بعد از مولد حروف، صدای با حرفی (قید دوم)، می آید که این حروف ترکیب شده است. تا اینجا که بیاید، لفظ می شود. صدای با حرفی که ترکیب در آن هست، لفظ می شود - با دو قید لفظ می شود. - لفظ هم مهمل و مستعمل دارد. مهملش نه؛ «صدای با حرف» ترکیب شده حروف که دارای وضع و معناست. آن وقت قول و کلمه و امثال این می شود. پس از صوت تا قول دو سه تا قید باید بنزید. این جنس است که با چند قید، نوع قول پیدا می شود. هر یک از مراحل هم ممکن است احوال و کیفیاتی داشته باشد. غنا طبق آنچه ما بحث کردیم و غالباً هم می گفتند، غنا، وصف صوت و جنس است. در آیه کلمه قول آمده «قول الزور»، «زور» وصف «قول» است درحالی که غنا، وصف قول نیست بلکه وصف صوت است که دو سه مرحله بالاتر از صوت است یعنی دو سه مرحله بالاتر دارد تا نوبت قول برسد.

یازدهمین بحث در آیه شریفه از مباحثی است که ما با نگاه فقهی مطرح می کنیم. اگر با نگاه دیگری بود، می شد مباحث دیگری هم باشد. یازدهمین بحث با نگاه فقهی در این آیه شریفه، این است که چگونه روایات این را به اینجا تطبیق داده است؟ غنا وصف صوت است ولی در آیه «قول زور» که چند مرحله بعد از آن هست، بر غنا تطبیق داده شده است. این تطبیق حقیقی است؟ یا مجازی؟ یا تعبدی؟ این تطبیق چگونه انجام شده؟ اگر ما تنها بودیم، می توانستیم این استفاده را از آیه بکنیم؟ یا به برکت روایات، این استفاده را می شود کرد؟ این یازدهمین بحث پیرامون پاسخ دادن به این سؤال هست. نتیجه اش این می شود که اگر این تطبیق، تطبیق حقیقی بدون مؤونه زائده است، خود آیه، دلیل مستقل می شود. ولی اگر این یک تطبیق مجازی تعبدی است، آیه دیگر،



دلالت مستقله ندارد و حتماً باید روایت به آن ضمیمه بشود تا دلالت پیدا بکند پنج شش روایتی که قبلاً خواندیم. این سؤال و طرح بحث، در یازدهمین مبحث ذیل آیه هست.

تفسیر، تطبیق، تأویل

قبل از اینکه به پاسخ‌های ارائه شده به این سؤال بپردازیم مناسب است مقدمه‌ای را ذکر بکنیم؛ همان‌طور که ملاحظه کردید در بحث تفسیر، ما یک تفسیر داریم، یک تطبیق داریم و یک تأویل داریم. هر یک از این‌ها می‌تواند اصطلاحات متفاوتی داشته باشد. ولی در اینجا که می‌خواهیم این‌ها را از هم جدا بکنیم به این شکل است:

- تفسیر، یک کاوشی در فهم معناست و در محدوده‌ای که منتهی به دلالاتی بر طبق قواعد محاورات و دلالات لفظی و با قرائن و امثال این‌ها، می‌شود. در واقع ما در تفسیر دنبال این هستیم که معنا را مطابق قواعد ظهورات و استعمالات و قرائن و امثال این‌ها به دست بیاوریم این در تفسیر است.
- تأویل، در واقع رفتن در بطن معناست و استخراج دلالت‌ها و مفاهیم و معانی است که در قالب‌های لفظی و دلالات لفظی و امثال این‌ها نمی‌گنجد. فراتر از ظهورات و دلالات لفظی و امثال این‌هاست؛ که خود تأویل به این معنا، چقدر است؟ و چقدر می‌شود به آن اعتماد کرد؟ و قواعدش چیست؟ داستان مفصلی دارد.
- تطبیق، معنایش این است که در روایتی یا جایی یا کسی می‌گوید: «این هم از مصادیق آیه هست». نمی‌خواهد بگوید: «مقصود از آیه این است». می‌گوید: «این هم از مصادیق آیه هست» به این، تطبیق می‌گویند؛ که من باب الجری و التطبیق، در المیزان زیاد آمده، مقصود این است.

مثلاً وقتی روایت در مورد سوره کوثر می‌گوید: «کوثر، فاطمه زهرا سلام‌الله علیها است». یا روایت، کوثر را تفسیر می‌کند که در این صورت، معنایش این است که کوثر یعنی فاطمه زهرا سلام‌الله علیها. یا اینکه می‌گوید کوثر معنای عامی دارد و فاطمه زهرا سلام‌الله علیها، یکی از مصادیق بارز کوثر است. پس بحث تطبیق با تفسیر متفاوت است.

جمع‌بندی

بنابراین ما تفسیر داریم و تأویل و تطبیق. الان نمی‌خواهیم راجع به تفسیر و تأویل و تفاوت عمیق این‌ها و قواعد و ضوابط و این‌ها، وارد بحث بشویم. چراکه داستان خاص خودش را دارد. در تفسیر می‌خواهد معنا را بگوید ولی در تطبیق و جری، مصداق را بیان می‌کند.

نکات موجود درباره تطبیق

در مورد جری و تطبیق ذکر چند نکته ضروری است.

۱- تطبیق حصری و غیر حصری

یک نکته این است که تطبیق، گاهی تطبیق حصری است، گاهی تطبیق غیر حصری یعنی تطبیق عادی و متعارف است.

تطبیق حصری به تفسیر نزدیک می‌شود. مقصود از تطبیق حصری این است که می‌گوید: «مصداق منحصر آیه، این است» مثلاً اگر گفته شده که «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا» (نساء/۸۶)، - فرض می‌گیریم - گفته شده که مصداق این آیه، مثلاً «التحية هي السلام»، ظاهر این تطبیق است می‌گوید مصداق تحیت سلام است. کسی سلام می‌کند و او هم می‌شنود و باید جوابی بدهد؛ یعنی ادای این کلام و لفظ واژه سلام، در مقام تحیت به دیگری است. می‌گوید این تحیت است اینجا درواقع تطبیق می‌دهد. می‌گوید مصداق تحیت این است. منتهی ممکن است لحن حصری باشد. اگر لحن حصری باشد، آن وقت این تطبیق خیلی به تفسیر نزدیک می‌شود. درست است که روایت، معنای تحیت را نمی‌گوید؛ معنای تحیت، همان معنای عرفی است. ولی می‌گوید مقصود از تحیت، این مصداق است. اینجا بیان مصداق می‌کند ولی مصداق منحصر را ذکر می‌کند. این، یک نوع تطبیق است که تطبیق حصری است و خیلی به تفسیر نزدیک می‌شود، درواقع می‌خواهد بگوید آن معنا، معنایی است که همین مصداق را دارد و چیز دیگری ندارد.

اما یک نوع تطبیق هم داریم که تطبیق غیر حصری است این‌طور نیست که مصداق منحصر را ذکر کند. بلکه به عنوان یکی از مصادیق ذکر می‌کند. این تطبیق غیر حصری است. تطبیق غیر حصری هم انواعی دارد. تطبیق غیر حصری در روایات مصداق فراوانی دارد؛ از جمله بحث غنا و شطرنج در همین آیه، وقتی می‌فرماید: «اجتنبوا الرجس من الاوثان» می‌گوید: «الرجس من الاوثان الشطرنج» یا «قول الزور الغنا» یا «الغنا قول الزور»، نمی‌خواهد حصر بکند و بگوید آیه همین را می‌گوید. این معنا، مقصود نیست و اصلاً نمی‌تواند حصری باشد. برای اینکه آیه، شأن نزولی دارد که اگر حصری باشد، شأن نزولش را نمی‌گیرد و نمی‌شود مورد را از آیه بیرون برد. غالباً این‌طور است که تفسیرهای تطبیقی در روایات یا تطبیقات - چون گاهی به این تطبیقات، تفسیر



تطبیقی می‌گویند، گاهی هم تطبیق می‌گویند مقابل تفسیر است - در روایات الی‌ماشاءالله وجود دارد. ظاهراً جمع هم شده کار آقای معرفت و این‌ها را من ندیدم تفسیر اثری و مأثور و این‌ها، ولی در روایات و این‌ها و در میزان فراوان دیده می‌شود که مصداقی از آیه را ذکر می‌کند. غالباً هم این‌طور نیست که بگوید مصداق محصور است، حصری است. بلکه به عنوان یکی از مصداقی ذکر می‌کند. از جمله غنا که نمی‌خواهد بگوید «قول زور فقط غناست» غنا هم یکی از مصداقی قول زور است. این نوع تطبیقات که در روایات الی‌ماشاءالله مصداق و مورد دارد، غالباً از نوع دوم است یعنی چیز حصری نیست. مگر اینکه در روایت به صراحت بگوید که فقط این مقصود است یا قرائن لفظی یا حالی باشد که مقصود از قول زور، فقط غنا است. تطبیق حصری خیلی به تطبیق نزدیک می‌شود. قسم دوم تطبیق (تطبیق غیر حصری) چند قسم است که مهم هستند.

۲- اقسام تطبیق غیر حصری

بیان فرد اعلی

قسم اول این است که آیه، بیان فرد اعلی و اتم و ابرز مصداقی باشد. مثل بسیاری از آیاتی که بر ائمه تطبیق داده شده است که بعضی از آن‌ها تطبیق حصری است مثلاً در مورد «اطیعواالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر»، دو نظر وجود دارد:

یک نظر این است که نوع اول (تطبیق حصری) است. مقصود از «اولی الامر» فقط ائمه هدی است. نظر دوم این است که به عنوان ابرز مصداقی است آیات زیادی داریم که تطبیق بر ائمه داده شده است. معنای آیه، معنای عامی است. منتهی امام یا اولیای خاص، به عنوان ابرز مصداقی ذکر شده‌اند. پس تفسیر، وقتی حصری نباشد، اقسامی دارد که در اولین قسم، ابرز المصداقی را ذکر می‌کند. اگر آیات باب ولایت را به معنای تطبیق غیر حصری بگیریم، قطعاً از هزار آیه عبور می‌کند. ولی اگر به معنای تطبیق حصری بگیریم، آیات محدودتر می‌شود. پس قسم اول تطبیق غیر حصری، ابرز مصداقی و اظهر مصداقی هست.

بیان فرد بارز

قسم دوم این است که بیان ابرز مصداقی نیست بلکه فردی است که فردیت و دخول آن، در کلیت آیه امر واضحی است؛ که اگر کسی ابتدائاً ببیند، می‌فهمد. در روایت هم گفته شده که این [غنا] هم مصداق آن [قول زور] است. این هم الی‌ماشاءالله داریم؛ که ابرز مصداقی نیست ولی فرد بارز واضحی است که روایت هم به آن اشاره کرده است.



بیان فرد خفی

قسم سوم در تطبیق غیر حصری، بیان فرد خفی است؛ که با دقت معلوم می‌شود که این فرد هم تا همان محدوده دلالت‌های لفظی، مصداق آیه است. نه اینکه از محدوده دلالت‌های لفظی خارج بشود، بلکه در محدوده دلالت‌های لفظی هم می‌گنجد. منتهی روایت ارشاد می‌کند؛ ما نیز، با دقت در ارشاد روایت، می‌فهمیم که این [علم]، مصداق آیه «يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (بقره/۲۱۲) هست. مثلاً ممکن است بگوییم که رزق این‌طور است. در جاهایی گفته شده که علم هم رزق است. ممکن است ابتدائاً چنین به نظر بیاید که رزق، همین غذا و خوراک و این‌هاست؛ اما هنگامی که در روایت دقت بکنیم، می‌بینیم که با مفهوم لغوی هم سازگار است. چنین نیست که رزق نتواند علم را بگیرد. شاید بیان ابرز مصادیق و مصداق واضح لفظی عادی نباشد، اما مصداق خفی که هست. آن‌هم مصداقی که از محدوده دلالت لفظی بیرون نیست. به‌طوری‌که اگر خود ما دقت می‌کردیم می‌توانستیم این‌ها را به دست بیاوریم. در واقع روایت ما را کمک و ارشاد کرده که ذهنمان را باز کنیم و ببینیم که این لفظ، می‌تواند معنای گسترده‌تری داشته باشد. این آیه می‌تواند مدلول وسیع‌تری داشته باشد. نعمت نیز، همین‌طور است.

در جایی گفته شده که امام نعمت است. پدر و مادر و امثال این‌ها نعمت هستند. با ورود روایت و کمی دقت، می‌بینیم که همین‌طور است و امام نیز نعمت است.

نکته مهم

کمکی که پیشرفت علم برای فهم معانی آیات می‌کند، هیچ مانعی ندارد؛ البته به شرطی که بعد از کمک علم، در همان چهارچوب‌های دلالت لفظی و قواعد عرفی، به فهم چیز جدیدی برسیم، از طرفی آیه هم به همان فهم جدید اشاره کند. نه اینکه فهم جدید را، ما بر آیه تحمیل بکنیم. باید توجه داشته باشیم که بین اینکه علم را بر آیه تحمیل بکنیم با اینکه واقعاً بر طبق قواعد کمکمان کند این هم مصداق آن باشد، مرز خیلی خطرناک و حساسی است.

فرق است بین اینکه خود روایات و ائمه کمک کرده‌اند به فهم جدید یا اینکه علم کمک کرده است. پیشرفت علم که انجام شد، آن وقت می‌گوید: «من نطفة امشاج»، با آن بحث جور است. این لفظ، تاب تحمل آن معنا را دارد. می‌شود معنا را به دست آورد. منتهی ما تا به حال نمی‌فهمیدیم و خبر نداشتیم و لذا نمی‌توانستیم از این لفظ، آن را در بیاوریم.



کمک علم، مثل وحی، برای اینکه ما دامنه مدلول آیه را توسعه بدهیم، علی‌الاصول چیز محذوری نیست. منتهی خطرش این است که گاهی فهم علمی به ذهن آدم بچسبد، بدون اینکه محدوده لفظی، - بینه و بین الله - ولو یک محاوره، بتواند از این بیرون بیاید، بخواهد فهم علمی را بر آیه تحمیل بکند. البته جاهایی قصه مشتبه می‌شود و جاهایی هم واضح است که از این قبیل است یا از آن قبیل. مثلاً از اینکه علم پیشرفت پیدا کرده، میکروب و ویروس و این‌ها به ذهنش بچسبد و بگوید شیطنانی که می‌گویند مخفی است، همین میکروب است. معلوم است که این، تفسیر به رأی است. ولی یک وقتی هم علم پیشرفت کرده، بحث کرویت زمین یا حرکت زمین را مدنظر قرار داده و می‌گوید که می‌شود، از دلالت ظاهری آیه شریفه، کرویت زمین یا حرکت زمین را به دست آورد. به همین دلیل در مورد تفسیر علمی، نه می‌شود مطلقاً بگوییم چیز بدی است نه می‌شود بگوییم مطلقاً چیز خوبی است. کمک گرفتن از بیرون و پیشرفت علم، مثل کمک گرفتن از روایات، برای فهم معانی قرآن، مانعی ندارد. منتهی مهم این است که آدم با دقت و سواس در چهارچوب و ضوابط استنباط از الفاظ و محاورات و قواعد لفظی و ادبی و اصولی باقی بماند و از آن بیرون نرود. این، مرز برداشت‌های مختلف روشن‌فکرانه یا تفسیر درست علمی است. البته مرز دقیقی است که باید با احتیاط عمل کرد.

بیان فرد تعبدی

قسم چهارم این است که در روایت به یک فردی تطبیق می‌کند که فردیت واضح‌ای برای آن معنا ندارد. اینجا جای تعبد است اگر کسی بخواهد از ناحیه علم و این‌ها، این کار را بکند، به این صورت که با علم بخواهد فردی که ظهور آیه نیست، به آیه بچسباند، این کار تفسیر به رأی است که کنار گذاشته می‌شود. ولی روایات و ائمه، مرجعیت و سندیت دارند. این‌ها که مفسران واقعی قرآن هستند، علاوه بر ظاهر قرآن، به بطون و لایه‌های قرآن هم آگاهی و وقوف دارند؛ و مصداقی را برای این آیه ذکر کرده‌اند که این مصداق، در ظهورات لفظی نمی‌گنجد. روایت در حقیقت قسم سوم می‌شود که بیان فرد خفیی است که فردیتش هم با دقت و در محدوده چهارچوب محاورات و قواعد اصولی و لفظی و ادبی، نمی‌شود آن را به دست آورد. اینجا تعبد است. سلمنا می‌گوییم و می‌پذیریم؛ اما بدون روایت نه؛ صدتاً محی‌الدین این حرف را بزند، بوعلی سینا یا ملاصدرا بگوید یا دیگری بگوید، هیچ ارزشی ندارد. برای اینکه در محدوده الفاظ و دلالت نمی‌گنجد. همه حرف‌هایی که محی‌الدین در تطبیقات و تأویلات آیات آورده، ذوقیات است. انسان خوشش می‌آید و بد هم نیست. احتمالاً مانعی ندارد که بگوید: «شاید آیه این را بگوید»؛ آن‌هم بدون اینکه بخواهد مزاحماتی با قواعد دیگر مسلم شرع داشته باشد. در حد احتمال هم شاید مانعی نداشته باشد. ولی اگر بخواهد بگوید «مقصود از آیه این است» و

«این هم داخل در مقصود آیه است»، ارزشی ندارد. هیچ چیز مرجعیت ندارد، جز ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین؛ که این‌ها می‌توانند مصداقی را برای الفاظ وارده در آیات ذکر بکنند که مصداقیتش، نه ابرز المصادیق است، نه فرد بارز و ظاهر است و نه فرد خفی است که *یظهر بعد الدقة*؛ بلکه فرد خفی است که بعد از دقت، بر اساس چهارچوب‌های اصولی و استنباطی و اجتهادی ما چیزی نمی‌فهمیم. یک مصداق، یا در چهارچوب استنباطی اصولی قرار می‌گیرد یا نه وقتی قرار می‌گیرد، قرار گرفتنش یا ابتدائاً است، یا با دقت، یعنی با کمک عرفان یا چیز دیگر؛ اما بعد از دقت هم می‌بینیم که در چهارچوب‌های لفظی و استنباطی نمی‌شود این را بگنجانیم. در این صورت ارزشی ندارد، مگر اینکه در روایت باشد و لذا تفسیر عرفانی را به این معنا قبول داریم که عرفان چیزی را گفته است، بعد به قرآن عرضه می‌کنیم، می‌بینیم می‌توان بر طبق قواعد، گفته عرفان را به دست آورد. همین «داخل فی الاشياء لا بالمازجة و خارج عنها لا بالمباينة»، در روایات آمده؛ ولی اگر این جمله، در روایات نبود و فیلسوف عارفی می‌گفت، بعد وقتی به قرآن هم مراجعه می‌کردیم، می‌دیدیم می‌شود این را استخراج کرد، منتهی با دقت و با دلالات التزامی و این‌ها. تفسیر فلسفی هم همین‌طور است. فلسفه هم چیزهایی گفته؛ خدمت قرآن یا احياناً روایات می‌بریم تا ببینیم که روی آن قواعد، این‌ها را می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد.

جمع بندی

بنابراین تفسیر تطبیقی یعنی تطبیق، یا ابرز است یا بارز است یا غیر بارزی است که با دقت، دلالت بارز می‌شود؛ یعنی دلالت عرفی می‌شود. منتهی با دلالت‌های التزامی، تفسیر آیه به آیه، خود روایت آمده آیه به آیه را ضمیمه کرده؛ ما هم اگر روی قواعد جلو برویم به اینجا می‌رسیم. قسم چهارم هم این است که مجازی و تعبدی است.

۳- توسعه و تطبیق

تعبد چند اصطلاح دارد؛ اینکه من می‌گویم تعبد به معنای عام است. همه چیز باید مستند به حق بشود. در این عالم، «إن الحكم الا لله»، هر چیزی باید به خدا مستند بشود یا به کسی که از جانب خداست. امضائش هم تعبد است. این قسم چهارم در واقع، همان حکومت است که در اصول خواندیم، روایت دلیل حاکم می‌شود. اگر این آیه، به تنهایی باشد، دلیل محکوم، شامل این نمی‌شود. چه آیه، چه روایت؛ ولی دلیل حاکم گاهی آن را توسعه می‌دهد؛ گاهی هم تضییق می‌کند مثل «الطواف صلاة» یا «الفاسق لیس بعالم». نوعی که مدنظر ماست، توسعه است چراکه حکومت گاهی توسعه می‌دهد و گاهی تضییق. گاهی بیان مصداق کرده و گاهی هم می‌گوید مصداقی که شما مصداق می‌دانید، مصداق نیست. نفی مصداقیت می‌کند نفی مصداقیت در مثل آیه شریفه که

می‌فرماید: «لَتُسَلَّنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (تکواثر/۸)، ظاهر آیه، اطلاق است یعنی از هر نعمتی روز قیامت سؤال می‌شود. روایاتی ذیل آیه آمده که خدا بالاتر از این است که از یک غذایی و امثال این سؤال بکند. منظور از نعیم، ولایت است. آنچه سؤال می‌شود، ولایت است. این درواقع مقابل توسعه و تطبیق بوده و تضییق است. تا به حال می‌گفتیم تطبیق همان حالت توسعه‌ای و گستره‌ای دارد، ولی در قسم چهارم که حکومت است، نوع دیگری هم مقابلش هست که به جای توسعه و تطبیق توسعه‌ای در معنا، تضییقی در معنا ایجاد کرده یعنی مصداق‌هایی را بیرون برده که در نتیجه می‌فهمیم، معنا اضیق است یا قیدی به معنا خورده که این را نمی‌گیرد. به هر حال تعبداً تضییقی ایجاد کرده و الا ظاهر آیه همه نعمت‌ها را می‌گوید.

خیلی جاها هم توسعه‌ای است مثلاً «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (ملک/۳۰)، بگو: «به من خبر دهید اگر آب‌های (سرزمین) شما در زمین فرو رود، چه کسی می‌تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد؟!» ظاهر «ماء»، آب است ولی در روایت دارد که مقصود، حجت الهی و امام است. این آیه ممکن است از قسم سوم باشد ممکن هم است از قسم چهارم باشد. ممکن است اگر دقت بکنیم، خودمان به این معنا از «ماء»، برسیم ولی ظاهرش این نیست. این درواقع، قسم چهارم می‌شود که «ماء» را تطبیق داده و توسعه می‌دهد و می‌گوید مصداق تعبدی دارد که همان، امام و حجت خداست. ماء الحیوة امام است. ولی ما هرچقدر روی قواعد عرفی و لفظی دقت بکنیم، نمی‌توانیم به این برسیم. این همان تأویل است. منتهی تأویلی است که تعبداً پذیرفتیم. تأویلاتی که ائمه علیهم‌السلام بفرمایند، همه تعبداً مورد قبول است. منتهی گاهی تأویلی است که اگر دقت بکنیم حالت تفصیل پیدا می‌کند و قسم سوم می‌شود و گاهی هم اگر ما باشیم و آیه، هر چه هم دقت بکنیم نمی‌توانیم چنین برداشتی بکنیم. فقط امام می‌تواند بگوید. این تأویل، درواقع، تطبیق نوع چهارم می‌شود و از امام مقبول است ولی از محی‌الدین عربی و عرفا و غیره، هرچقدر هم مهم باشند، این تأویلات مقبول نیست. فقط باید از امام باشد.

راه‌های توسعه

در قسم سوم که روایت تعمیم می‌دهد و آیه را بر یک معنایی تطبیق می‌کند، گاهی بعد از اینکه ما دقت می‌کنیم و از خود روایت کمک می‌گیریم، می‌بینیم این توسعه در چهارچوب‌های استنباطی و اجتهادی هم می‌گنجد یعنی قالب‌های اجتهادی هم به این توسعه جواب می‌دهد. این توسعه می‌تواند راه‌های زیادی داشته باشد یکی این است که از ضم آیات به آیات ما فهمیدیم که این توسعه وجود دارد مثلاً در تفسیر آیه به آیه، وقتی آیات را ضمیمه بکنیم می‌بینیم می‌شود فرمایش امام را، از این استفاده کرد. مثلاً همین «أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا»،



فرض بگیرید که اگر ما کلمه «ماء» را بگردیم و آیه به آیه فحص کنیم، خواهیم دید که خود قرآن، به امام اشاره کرده، ولی ما توجه نداشتیم که می‌توان، «ماء» را به حجت خدا اطلاق کرد پس گاهی روش توسعه ضم آیه به آیه هست.

گاهی روش کار، دلالت‌های اقتضائی و التزامی بعید است. ولی دلالت عقلی درست است. روایت کمک می‌کند که ما در دلالت‌های عمیق عقلی برویم و ببینیم که با آن‌ها هم می‌شود از آیه استفاده کرد.

گاهی با الغاء خصوصیت است. مثلاً امام فرموده این، مصداق این است. ولی اگر ما دقت بکنیم، می‌بینیم که امام، بر اساس الغاء خصوصیت چنین سخنی فرموده است.

قواعد مختلفی می‌تواند در رسیدن به اینکه، آنچه امام فرموده، - و انسان در نگاه اول، آن را تعبد می‌پنداشت، - تعبد نیست، بلکه تعقل است، کمک بکند، یعنی اجتهادی است و می‌شود با اجتهاد هم نظر امام را به دست آورد. البته با استفاده از قواعد دقیق‌تر دلالات التزامی و اقتضائی و الغاء خصوصیت و تنقیح مناط و ... می‌توان دلالت را، دلالت لفظی عرف پسند کرد.

بنابراین، تطبیق دو قسم شد که خود قسم دوم، چهار نوع شد. در حقیقت تطبیق پنج قسم است
تطبیق حصری،

تطبیق غیر حصری فرد ابرز،

تطبیق غیر حصری فرد بارز،

تطبیق غیر حصری فرد خفی که بعد از دقت فرد متعارف و بارز می‌شود،

توسعه‌ای تعبدی که از نوع حکومت است.

در کنار قسم آخر، تضييق تعبدی و مجازی هم داریم.

جمع بندی

بنابراین؛ قسم سوم توضیحات ما این بود که چطور می‌شود که چیزی که خفی بود، بارز می‌شود؟ امام ما را ارشاد کرد و در نتیجه دقت، از راه الغاء خصوصیت، دلالت، اقتضا، ضم آیه به آیه و امثال این‌ها دیدیم که فرمایش امام، با اجتهاد ما جور درمی‌آید. قسم چهارم این است که اجتهاد ما الان نمی‌تواند آن را جواب بدهد؛ منتهی چطور این فرد، فرد بارز شده است؟ یک راهش همان مجاز است. تعبد محض محض نیست. بلکه مجاز است. منتهی مجاز قرینه می‌خواهد. گاهی حالت مجازی دارد یعنی امام مجازاً می‌گوید: «این هم آن است». می‌بینیم عرف هم این مجاز را می‌پسندد. منتهی ما قرینه نداریم چون امام فرموده، پذیرفتیم؛ یعنی مجاز است.



گاهی حتی در مجازات هم ما نمی‌توانیم درک بکنیم. نمی‌توانیم مجازاً هم بگوییم «این، آن است». ولی خوب باز تعبد است و می‌فهمیم. گاهی حالت مجازی دارد، گاهی هم مجاز نیست. اگر حالت مجازی داشته باشد، فرمایش امام در واقع، قرینه‌ای است برای اینکه مجاز هم در اینجا مقصود است یا این لفظ، هم در معنای حقیقی به کار رفته هم مجازی؛ که البته استعمال در هر دو را هم با تعبد پذیرفتیم. گاهی مجاز را هم نمی‌فهمیم اینکه این، مصداق آن باشد، نمی‌فهمیم. در این صورت، تعبدش، خیلی تعبد محض می‌شود. امام که در قسم چهارم، تعبد کرده، گاهی در مناسبات عرفی به عنوان مجاز می‌فهمیم. منتهی چون قرینه نداشتیم، به خاطر فرمایش امام، به عنوان قرینه می‌پذیریم. گاهی حتی در مجازهای عرفی هم نمی‌گنجد که تعبد این، خیلی سطح بالا است. در واقع آخرین قسم، دو حالت دارد.

نمی‌دانم جایی به این شکل بحث شده؟ یا نه؟ آنچه تا به حال گفته شد، یک بحث روش‌شناسی تطبیقات روایات بود که بحث خیلی مهمی است و به عنوان چهارچوب بحث، ارائه شد. می‌توان روی این کار کرد و توسعه‌اش داد و مصداق‌ها و مثال‌ها را آورد. ممکن است در هر قسم تشقیقات بیشتری بیاید و بایی است که می‌شود روی آن کار کرد.